کمی بنفشه بکارم...

نویسنده: دکتر پرویز آرزو

تاریخ انتشار: 16 Khordad 2585 باستانی برابر با June 6, 2026 میلادی



از دفتر «دو هستی من»

چو سایه می‌گـذرم گاه از کنارِ خـودم
نگاه می‌کنـم او را، در انتـظارِ خـودم

نشـسته اسـت شبیهِ درخـت غمگینی
شکسته است همانندِ شاخسارِ خـودم

نشـسته اسـت شبیه گلـوی پـر باران
گـرفته است شبیهِ دل فگار خـودم...

کنار سـایهٔ خـود مـی‌نشینم آهسـته
سـلام مـی‌دهـم آرام، رو به یار خودم

سلام ای منِ تنها، بگو چه هنگام است

که زیر خاک نشستی تو در جوار خودم؟

شبـیه خنـدهٔ خشکـیده در هـریـرودی
غـریب رفتی و دور از لـب دیار خـودم

سـلام ای من تنها، چه خاک نمناکی!
کمی بنفشه بکارم سـر مـزار خـودم

سپس بلند کنم یک دو قطره گریهٔ تلخ
به افتخار دلِ تنـگِ بی‌قـرارِ خـودم ...